

انسان و از خودیگانگی انسان از دیدگاه اسلام

نویسندگان: دکتر عبدالله جاسبی
همایون پی‌براه

هان! تا که سرِ رشته خود گم نکنی
خود را ز برای نیک و بد گم نکنی
رهرو تویی و راه تویی، منزل تو
هشدار، که راه خود، بخود گم نکنی

شهاب‌الدین سهروردی
معروف به شیخ اشراق

چکیده

در این مقاله، انسان و از خودیگانگی انسان در اسلام به صورت فشرده مورد بحث قرار گرفته است. از آنجا که بیگانگی و از خودیگانگی انسان در نظریه‌ها و مکاتب مختلف مورد علاقه و توجه بوده است، نگرش‌های مختلف به از خودیگانگی انسان در این مقاله به سه دسته مختلف تقسیم شده‌اند: اول آنهایی هستند که با اتکاء صرف بر محیط بیرونی، انسان را موجودی منفعل، و از خودیگانگی وی را ناشی از عوامل بیرونی می‌دانند. اکثر صاحب‌نظران غربی در این دسته جای دارند. دسته دوم آنهایی هستند که درون انسان را بدون عنایت به بیرون و یا با کم‌رنگ دیدن محیط بیرونی مورد توجه قرار داده، جدا افتادن از فطرت خدایی و از اصل را از خودیگانگی می‌دانند که اکثر عرفا و صوفیان در این دسته‌اند و بالاخره نگرش اسلام به از خودیگانگی انسان، هم با توجه به فطرت درونی وی و هم با عنایت به عوامل بیرونی (گمراه‌کننده) مطرح می‌شود که در واقع مجموعه این دو بُعد در اصول «حیات معقول» مطرح شده و توبه، به عنوان اصلی‌ترین عامل بازگشت به خویش که هم بازگشت به خویش فطری و خداجوی است و هم بازگشت به احکامی که سمت و سوی محیط بیرونی و جامعه را دارند، در نظر گرفته می‌شود.

مقدمه

زاییده، قطعه و دنباله‌ای از ماشین تبدیل می‌شود و بالاخره در نهایت حرکت خویش، تنها، سرگردان، رها شده و بی‌پناه در میان طبیعت بی‌شعور و تنها موجود آگاه از یک مجموعه ناآگاه، در حالی که در همان زمان از او موجودی می‌سازد حسابگر و عقلانی که در چارچوب جامعه‌ای متعین با الگوهای از پیش تعیین شده حرکت می‌کند و به دنبال حداکثر منافع شخصی خویش است.

در این مقاله ما با مروری بر انواع بیگانگی به بررسی سه دسته نگرش مختلف بر چگونگی بیگانگی انسان می‌پردازیم:

آنهایی که عوامل بیگانگی انسان را در بیرون از «خود» وی جست‌وجو می‌کنند و در بازگشت به خویش انسان، اصلاح محیط را در نظر دارند که اکثر متفکران غربی از این زمره‌اند. به نظر این دسته، بیگانگی همچون بلایی است که بر اثر عوامل مختلف بیرونی بر سر انسان نازل می‌گردد. مارکس^۹ به محاکمه سرمایه‌داری و روابط استثمار موجود در آن می‌شتابد، ماکس وبر^{۱۰} یوغ اتهام را برگردن بوروکراسی می‌نهد و دورکیم^{۱۱} انسانی سرگردان در نظام هنجاری شکسته و پریشان را مورد خطاب

مفاهیم بیگانگی^۱ و از خودبیگانگی^۲ که بارها در اقوال و گفته‌های مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرند، مفاهیمی جدید ولی از نظر مصداق بسیار قدیم‌اند. در برخی نظرات هم از نظر «واژگان» و هم در خصوص «مضامین»، عمر به کار رفتن این مفاهیم از یک قرن تجاوز نمی‌کند، به طوری که به گفته سی‌رایت میلز:

«اگر در تفکر رنسانس، اسطوره و روح انسان عاقل^۳ حاکم است و در قرن هجدهم بشر^۴ تجربی و در قرن نوزدهم انسان سیاسی و اقتصادی^۵، بدون شک در تداوم تاریخ تا انسان عصر ما، این بشر بیگانه شده^۶ یا انسان نامتعادل^۷ است که به عنوان کلید پیکره تفکر قرن بیستم مطرح می‌شود.»^۸

اما از طرف دیگر و در تلقی دیگر، این مفاهیم، از نظر «واژگان» جدید ولی از نظر «مضامین» دارای قدمتی بسیار طولانی به حد وجود وی بر این سرای خاکی و زندگی بشر در زمین هستند. از لحظه هبوط انسان بر تبعیدگاهی غریب و ناآشنا به نام زمین تا انسان قرون وسطی و سلطه عظیم و بی‌قید و شرط کلیسا بر او و در راستای زمان، تا انسانی که به

1- Alienation

2- Self-Alienation

3- Reasonable Man

4- Natural Man

5- Economic and Political Man

6- Alienated Man

7- Mal-adjusted Man

8- Nisbet. R, "The Quest for Community", NY, Oxford University Press, 1963, P:10

9- K. Marx

10- Max Weber

11- E. Durkhiem

قرار می‌دهد.

فروم و مارکوزه از جهان صنعتی که حلقوم به بلعیدن آدمی گشوده است تا در رسوخ به مغزاستخوان‌های او، وی را به پوکی و پوچی انسانی تک‌بُعدی، محدود، ویران و خالی و تکراری همچون شیئی بی‌جان، فاقد روح، فاقد احساس، فاقد درک معنی و زیبایی، موجودی ماشینی و بی‌احساس بکشاند و بالاخره همه و همه به دنبال یافتن سرچشمه‌های محیطی این بلای انسانی، بدون توجه به اینکه «خود» واقعی انسان کدام است، می‌پردازند.

برخلاف نظر این گروه، دسته دوم آنهایی هستند که بیگانگی را تنها در درون انسان جست‌وجو می‌کنند که در این زمینه بیگانگی آدمی بیشتر بریده شدن از «خود» است که «محو» در «خداست». اکثر صوفیان و زهاد در این دسته قرار دارند.

بالاخره نگرشی که عامل بیگانگی انسان از خویش را هم در درون «وی» و هم در عوامل محیطی و ارتباطات اجتماعی وی جست‌وجو می‌کند و در این راستا بازگشت به خویش را با اصلاح درون در سمت و سوی فطرت آفریده شده «خویش» و هماهنگی و اصلاح محیط بیرونی می‌بیند

که این نگرش اسلام بر بیگانگی انسان و بازگشت وی به خویشتن فطری و آفریده شده وی است.

۱- تعریف و حوزه مفهوم بیگانگی

بیگانگی یا الیناسیون از کلمه لاتین (Alienatio یا Abalienatio) گرفته شده و تاکنون در سه معنا به کار برده شده است.^{۱۲}

۱- در معنای حقوقی مترادف حواله یا واگذاری^{۱۳} یا فروش^{۱۴} یا حقوق وارداتی

۲- در اصطلاح روان-درمانی مترادفی برای دیوانگی^{۱۵} به معنای آشفتگی و اختلال در قوای روحی

۳- در معنای جامعه‌شناختی مترادف بیزاری^{۱۶} در احساس و دورافتادگی و جدایی فرد از دیگر افراد بشر، از کشور، از کار و یا از خداست.

واژه الیناسیون در شکل مصطلح خود و گاه نیز در ادبیات، مترادف با «جنون» به کار رفته است. یعنی در «خود» فرد به جای او «جن» حلول کرده است. در ایران نیز دو کلمه مجنون «جن‌زده» و دیوانه «دیوزده» از وجود همین عقیده حکایت می‌کند.^{۱۷}

گسترش کاربرد کلمه بیگانگی هر چند که با

12- Ludz, P.C. "Alienation as a concept in the social science" Paris: Mouton, the Hague, Vol.XXI, 1973,

No.1, P:11

13- Transferral

15- Dementio, Insantio

14- Sale

16- Aversatio

۱۷- شریعتی، علی، «بازگشت به خویش» مجموعه آثار شماره ۲۷، تهران، انتشارات الهام، ۱۳۶۱ صفحه ۹۱

رشد تمدن و افزایش نظم جوامع صنعتی همراه بوده است ولی این امر حوزه کاربرد این لغت را تنها به قرون اخیر محدود نمی‌کند، زیرا که الیناسیون واژه‌ای با معانی متعدد است. به طور عمومی و کلی و در اولین گام این مفهوم چیزی است که گره خوردگی‌ها و وابستگی‌ها و ارتباط بشر را با خودش، با دیگران و با اجتماع و نهادهای اجتماعی و تکنیکی که آفریده دست اوست؛ گم، مفقود و یا بریده و فسخ می‌نماید و حالتی است هدایت‌کننده به آسیب‌های اجتماعی مختلف، اما در حوزه‌های الهیات و فلسفه بحث به اینجا ختم نمی‌شود. چرا که از این نظر بیگانگی مفهومی است حاکی از یک جدایی گنگ و عمیقاً آزاردهنده که از دوری از منشأ هستی و جدایی از اصل و خدا سرچشمه می‌گیرد. منطقی که در آن حتی با نگرش فلسفی هِگِل، بازگشت به خویش روح سرگردان و بیگانه از خویش با سیری عمیق در وجود و هستی امکان می‌یابد.^{۱۸}

۲- انواع بیگانگی

در بررسی شکل‌های مختلف بیگانگی می‌توان به بیگانگی توسط صنعت، پول، کار، کلام، فکر، عشق و بیگانگی فرهنگی یا ملی و جریان بیگانگی در کل هستی اشاره کرد. نظام صنعتی با خرد و ریز کردن انسان در کنار ماشین، کم‌کم و در اثر تکرار، سایر ابعاد وجودی او

را به خفگی و رکود کشانده، انسان را به موجودی «تک‌بُعدی» تبدیل می‌کند که تمامی زندگی او تنها در یک قسمت کوچک و ریز از ماشین خلاصه می‌شود. اریک فروم و مارکوزه که بیش از سایرین بر این شکل از بیگانگی توجه دارند، بیگانگی را پدیده‌ای مابعد صنعتی و بر اثر فروپاشی ارزش‌های مقدس و تمامیت انسان در نظام ماشینی تمدن جدید، معرفی می‌کنند.^{۱۹} از نظر آنها، ماشین که ساخته و مخلوق انسان است با خرد کردن و تجزیه او، هستی کلی و همه‌جانبه وی را نابود می‌کند و مانند قدرتی خارجی بر او مسلط می‌شود. در عین حال جنون افزون‌طلبی مادی و تضعیف اخلاقیات در جوامع بورژوازی غرب آن‌گونه که سوسیالیست‌های اخلاقی طرفدار هِگِل اشاره می‌کنند «پول» را به عنوان هدفی اصلی در جوامع سرمایه‌داری امروزین مطرح می‌کند. از این نظر الیناسیون انسان در برابر پول مطرح می‌شود. انسان بورژوا، بیماری می‌شود که همه امکانات و ارزش‌های موجود در وجود انسانی خود را در گرو پول می‌نهد.^{۲۰}

در خصوص بیگانگی انسان توسط کار می‌توان به اندیشه‌های هِگِل، هایدگر و مارکس اشاره کرد: به اعتقاد هِگِل، همچنان‌که در خصوص ایده مطلق مطرح می‌کند، انسان نیز با ساختن و آفریدن، از خویش بیگانه می‌شود. آنچه که ساخته و آفریده می‌شود، به سرعت از آفریننده خود جدا شده و از

۱۸- این بحث در بررسی بیگانگی در کل هستی بیشتر توضیح داده می‌شود.

۱۹- Ludz، پیشین، صفحه ۲۱

۲۰- شریعتی، پیشین، صفحه ۹۳

مسلط بر کارگر تبدیل می‌شود. بدین ترتیب کارگر با محصول کارش بیگانه شده و به این طریق با عمل تولید و کار نیز بیگانه می‌شود.^{۲۱}

در بیگانگی توسط کلام، شلر معتقد است که یک سخنران، هنگام سخنرانی در صدد انتقال ذهن خود به حاضرین است و در این حال تمام توجه وی متوجه کلامی است که در ذهن وی نقش بسته و باید ادا شود، در این حال فرد نسبت به خویش بیگانه، و تماماً متوجه کلام است. پس از ادای مطلب نیز کلام از او جدا و در واقع بر وی مسلط می‌شود به طوری که این بار فرد است که خویش را منطبق بر کلام خود می‌کند.^{۲۲} از یک نقطه نظر کاملاً مغایر، ژان پل سارتر نیز بر بیگانگی انسان با خویش و با کلام خویش تأکید داشته و در یک مقایسه میان یک فرد عادی و یک شاعر اشاره می‌دارد که افراد عادی نسبت به کلام خویش و از آن طریق نسبت به وجود خویش بیگانه‌اند چرا که کلمات برای آنها ابزاری هستند ساخته دست دیگران، در حالی که برای یک شاعر هر کلمه همچون یک موجود زنده، دارای حیات، ویژگی، موسیقی، اندازه و حتی خاطره‌ای شخصی است.^{۲۳}

در بیگانگی توسط فکر نیز مشاهده می‌کنیم که کار فکری به همان اندازه که می‌تواند انسان را به

او بیگانه می‌شود. مقداری از انرژی و حیات روانی - فکری فرد نیز که در واقع بخشی از خود آفریننده است با خلق پدیده ساخته شده از او و ذهن او جدا شده و مستقل از وی می‌گردد و بدین ترتیب با این جدایی تکه‌هایی از ذهن افراد از آنها جدا می‌شود و دیگر مانند ذهن فرد قابل تسلط، تغییر و دستکاری وی نیست.^{۲۱}

از نظر هایدگر، انسان در حالی که مشغول انجام کاری است، خود را فراموش می‌کند. آنچه احساس می‌کند، هدف است، نه خویش، در حالی که هنوز هدف تحقق نیافته است و آنچه حقیقت دارد اوست که حرکاتی را انجام می‌دهد. هایدگر می‌گوید:

«تمدن نتیجه مدت زمانی است که انسان‌ها با خویش بیگانه بوده‌اند.»^{۲۲}

در نتیجه تمدن و بیگانگی در یک جریان متقابل قرار دارند که طی آن هر یک باعث افزایش دیگری است.

از نظر مارکس نیز با بی‌ارزش شدن جهان انسان در مقایسه با رشد جهان اشیاء، کار نه تنها تولیدکننده کالا است که تولیدکننده کارگر نیز هست. کارگر به عنوان کالا توسط کار تولید می‌شود و کالا که باید محصول دست کارگر باشد به عاملی خارجی و

21- Johnson. F. "Alienation" (NY. Seminar Press, 1973, P: 152-4)

22- Schacht, R. "Alienation", NY, Doubleday Company, Inc. 1970, P: 174-291

Schacht, R. - ۲۲، پیشین

24- Schutz, A, "Collected Paper", London Muarice, 1967, P: 173

Ludz - ۲۵، پیشین، صفحه ۱۰۳

شناخت درست و نگاه دقیق نسبت به واقعیات یاری کند، در شکل انحرافی خود، ممکن است وی را به ورطه‌ای سوق دهد که آنچه را که هست نبیند، بدین‌گونه کلیات، ذهنیات و اندیشه و فکر، او را چنان در خود غرق می‌کند که جهت‌گیری‌ها و حساسیت‌های وی نیز به گونه‌ای خاص تبدیل می‌شود. به‌صورتی که گاه واقعیتهای عینی را همان‌گونه که ذهنش می‌خواهد می‌بیند و در برابر آن عکس‌العمل نشان داده و قضاوت می‌کند.^{۲۶}

پیوند عاشقانه شدید نیز از نظر روان‌شناسی به‌صورتی تجلی می‌کند که در آن عاشق به‌راستی محو معشوق می‌شود و وجود خویش را از یاد می‌برد. اراده، خواست، تمایلات و آرمان‌ها و نیازها و همه ابعاد وجود او معشوق می‌شود. آنچه معشوق دوست دارد علاقه او می‌شود، زیبایی‌ها را همان‌گونه می‌بیند که معشوق می‌بیند و کم‌کم چنان عمل می‌کند، فکر می‌کند، حرف می‌زند و زندگی می‌کند که مورد تمایل معشوق است.^{۲۷}

بیگانگی فرهنگی و ملی نیز در شرایطی به‌وجود می‌آید که عناصر سازنده فرهنگ و روح یک ملت بدون توجه به نیازها، خواسته‌ها و گسترش لازم فرهنگی، مورد رسوخ و مسخ توسط فرهنگ و روح ملتی دیگر قرار گیرند. در چنین شرایطی ملت نسبت به فرهنگ خویش و براساس آن نسبت به

نیازها، رفتار، گرایش‌ها و تمایلات واقعی خویش بیگانه می‌شوند. «اگر ملتی بر روی پایه‌های نهادی وجود خود ایستاده باشد و در حال خودآگاهی و آزادی و براساس احساس نیاز و پسند خود به اقتباس و انتخاب عناصر فرهنگی از خارج بپردازد، بی‌شک به رشد حقیقی و شکوفایی و سرشاری فرهنگی و گسترش وجودی خویش پرداخته است اما اگر با حالت «خودباختگی» و یا فشار و هجوم و یا در شرایط وابستگی و انحلال به تقلید جبری و یا تشبه به‌غیر و کتمان خویش بپردازد و در شرایط هجوم و غلبه غیرخودی، خود را رها کند و یا به بیگانگی بیاراید و بدان تفاخر کند، در این صورت ملتی بیمار و بیگانه از خویش است.»^{۲۸}

در نگرش فلسفی هگل نیز هستی تماماً در حال بیگانگی است و با گسترش تاریخی خود به‌واقع به‌دنبال و در پی حل این بیگانگی است. ایده مطلق که در آغاز تنها و «در خود است»، از خود بیرون می‌آید و به‌سوی خدا شدن می‌رود. وی که در شکل طبیعت با خود بیگانه گشته است، با حرکت و شدن که همراه با اوست به تدریج از صورت اندیشه و ایده بیگانه با خویش، در جریان تاریخ انسانی به‌سوی خود باز می‌گردد و در سرفصل نهایی تفکر بشری، دگرباره با خود یکی شده و «برای خویش می‌شود.»^{۲۹}

26- Tillich, P. "Systematic Theology", Chicago, University of Chicago Press, 1951 Vol. 1, P: 104

۲۸- شریعتی، پیشین، صفحه ۱۵۳

۲۷- Tillich, R.، پیشین، صفحه ۱۱۵-۱۰۹

۲۹- Johnson، پیشین، صفحه ۱۵۲

۳- نگرش‌های مختلف بر چگونگی بیگانگی انسان

همان‌گونه که قبلاً متذکر شدیم، در این قسمت از مقاله به سه دسته نظر مختلف می‌پردازیم:

الف- آنانی که عامل بیگانگی را در بیرون از فرد جست‌وجو می‌کنند: بررسی نظریه‌های غربی

ب- آنانی که عامل بیگانگی را درون فرد جست‌وجو می‌کند: زُهاد و عرفا و برخی مذاهب

پ- جست‌وجوی بیگانگی در فرد و محیط: نگرش اسلام

الف- بیگانگی امری تحمیل شده از بیرون، بررسی نظریه‌ها

در تصویر روشنی که توکویل^{۳۰} از دموکراسی اروپایی نشان می‌دهد، سایه‌هایی از تاریکی و حزن که نماینده رشد ناهماهنگ دموکراسی در آمریکا است. (که وی آن را نسبت به دموکراسی در اروپا برتر می‌داند)، دیده می‌شود. به اعتقاد وی در مساوات‌طلبی غیرعادلانه چنین جهانی، بزرگی و شرافت انسان رو به اضمحلال می‌رود و در میان قوانین آن جای کمتری برای بروز شخصیت وجود دارد. به اعتقاد توکویل نقصان انسان در دنیای فردگرایانه دموکراتیک را در پنج سرفصل می‌توان مشاهده کرد^{۳۱}:

۱- توسط دنیاگرایی (سکولاریسم) که نتیجه

پذیرش عقل انتزاعی به جای ارزش‌هایی است که قبلاً توسط مذهب تقدیس می‌شد.

۲- توسط تسلط نظرات اکثریت نامرئی

۳- توسط تقسیم کار جدید که انسان را به صورت صرف، مخلوق و برده ماشین می‌سازد.

۴- توسط جدایی از علاقه‌های گروهی

۵- توسط گم‌گشتگی ارزش‌های اخلاقی که سرفصل و نتیجه همه موارد پیشین است.

در دنیاگرایی، عقل محض همه ایمان‌ها را نفی می‌کند و آنچه را که نمی‌تواند بفهمد انکار می‌کند.

از طرف دیگر عشق به برابری عدم تمایز عقلانی

میان افراد را نادیده می‌گیرد و با شبیه‌سازی انسان‌ها، زندگی آنان را از ایده‌آل خالی می‌کند.

یک زندگی بدون آرمان، خشک و عقلانی. به

اعتقاد توکویل دردناک‌ترین قسمت این بحث در آنجاست که در تقسیم کاری که در دل دموکراسی

نهفته است، تخصص و مهارت به تکرار می‌انجامد، نه به شکوفایی استعداد ذهنی. انسان روزبه‌روز، به

درجه‌ای که پیچیده‌تر و ماهرتر می‌شود، کمتر به عقل خود رجوع می‌کند، وی می‌گوید:

«به نسبتی که تقسیم کار، بیشتر و بیشتر می‌شود،

کارگر ضعیف‌تر، کوتاه‌فکتر و وابسته‌تر می‌شود،

صنعت پیشرفت می‌کند، اما صنعتگر خوار می‌گردد.»^{۳۲}

از نظر توکویل در دموکراسی، نهایت فردگرایی

تجلی می‌یابد که آن نیز چیزی نیست جز

30- Tocqueville

31- Nisbet. R.A. "The Sociological Tradition" London, Merrison, 1979, P: 275

32- Tocqueville "Democracy in America", NY. Alfred Knopf, 1945, P: 158

«خودپرستی» که به نسبت مشابه در همه انسان‌ها توزیع شده است.^{۳۳}

دورکیم، مثبت‌گراتر از آن است که همچون توکویل بر انحراف و دگرگونی دموکراسی تأکید کند. از نظر دورکیم همه آنچه که در اطراف او وجود دارد از سنت‌ها و اجتماعات، زاینده تنهایی و انزوای انسان‌ها هستند. انزوایی که گوشه‌گیری ناشی از خود اکتسابی و شهود عرفانی نیست، بلکه ترس است، خوش‌بینی دلگرمانه نیست، بلکه مالیخولیا و اضطراب مفرط است و در نهایت انزوای عارفانه نیست بلکه مایوسانه است و این مشکلی است ناشی از فردگرایی در تاریخ مدرن به‌طور خلاصه از نظر دورکیم، جوهر مدرنیسم، بی‌جان کردن و از کار افتاده کردن احساس جامعه است که تنها می‌تواند فردیت را معنی دهد.^{۳۴}

نهایت فروپاشی جامعه از نظر دورکیم حالت انومی^{۳۵} است که بیان‌کننده موقعیت‌ها و وضعیت‌های بی‌قانونی، پریشانی و بی‌تجانسی اجتماعی است. به اعتقاد دورکیم در بخش‌هایی از زندگی اجتماعی نظیر تجارت و صنعت، وضعیت‌های بحرانی و انومی حالت پایدار یافته‌اند.^{۳۶}

رابرت مرتن^{۳۷} نیز در اثر مشهور خود «ساخت اجتماعی و انومیا» به بررسی اوضاع بیگانه‌کننده انسان‌ها می‌پردازد. از نظر او در بسیاری از جوامع، افراد به آرزوها و اهداف موثق فرهنگی توجه دارند و به دنبال کردن این اهداف در طرق مجاز و مقرر فرهنگی دلگرم هستند. اهداف دنبال‌شده و ابزار تحقق آنها به وسیلهٔ هنجارها و ارزش‌های فرهنگی تعیین می‌شوند. بی‌هنجاری و رفتار اجتماعی انحرافی و به تبع آن بیگانگی، زمانی رخ می‌دهد که «اهداف» و «ابزار» در عدم تجانس با یکدیگر باشند.^{۳۸} در این صورت با تأکید بیشتر ابزار به جای اهداف روبه‌رو هستیم و وضعیتی از زندگی تکراری پیش‌روی ماست، مانند معلمانی که به روش‌های آموزشی تأکید دارند ولی اهداف یادگیری دانش‌آموزان را فراموش می‌کنند. در واقع درس را می‌دهند، از روش‌های شناخته شده هم استفاده می‌کنند ولی کاری به این موضوع ندارند که واقعاً آموزش و یادگیری انجام شده یا خیر، و یا عدم قبول اهداف و ابزار هر دو اتفاق می‌افتد که اگر به نوآوری منجر نشود از نظر مرتن به گوشه‌گیری و عزلت خواهد انجامید.^{۳۹}

ماکس وبر نیز با بررسی روح سرمایه‌داری،

۳۳- Tocqueville، پیشین

34- Durkheim, "Suicide" Spaulding and Simpsen Trans., NY, The Free Press 1951, PP: 246-254

35- Anomi

۳۶- Durkheim، پیشین، صفحه ۲۵۴-۲۴۶

37- R. Merton

38- Rushing W. A. "Class, Culture and Alienation" London, Heath and Company, 1972, P: 107-108

۳۹- Rushing, W.A.، پیشین، صفحه ۸-۱۰۷

«به دست آوردن پول بیشتر و بیشتر، همراه با اجتناب شدید از لذت»^{۴۲}. اما توسعه سرمایه‌داری با گسترش عقلانیت تکنیکی دیگر توجیهی برای اجتناب از لذایذ دنیوی ندارد و بدین ترتیب عقل‌گرایی تکنیکی و اقتصادی، با خوش‌گرایی سوداگرانه^{۴۳} ترکیب می‌شود^{۴۴} و مولود شومی را به ارمغان می‌آورند که پیامد آن، تأثیرات سرکوب‌گرانه و دنباله‌روی سیستماتیک و جدی از هدف دستیابی به توانگری و ثروت به جای هر هدف دیگری است. به نظر وی برخلاف تمام تفکرات رایج در زمان وی، این از هم‌پاشیدگی و بدسازمانی نیست که مصیبت است، بلکه افراط و انحراف در سازماندهی است که سازنده آینده‌های خالی از ظرفیت‌های غیررسمی و آداب است، به گونه‌ای که در آن شخصیت افراد نیز زیر این فشار عظیم به گونه‌ای نامتعادل شکل می‌گیرد^{۴۵}. نظرات کارل مارکس در استفاده از مفهوم بیگانگی به فویرباخ و هیگل باز می‌گردد. فویرباخ که مارکس کاربرد مفهوم الیناسیون را برای اولین بار در جهان تجربی به او نسبت می‌دهد، نظرات خود را با ترکیبی از هستی‌شناسی هیگل، و حمله نهضت

سرفصل نهایی بشر بیگانه را در عقلانیت خشک و رسمی بی‌روحي می‌بیند که کاپیتالیسم و سوسیالیسم نموده‌های اساسی و بارز آن هستند^{۴۶}. از نظر او، پروتستانیزم و روح سرمایه‌داری در آغاز، همراه با اجتناب از همه لذایذ زندگی، زیستی را به وجود می‌آورند که به طور عمیقی در تضاد با تمایلات اساسی انسان است. روح سرمایه‌داری با کنترل انگیزش شدید که در اقتصاد پیش سرمایه‌داری ناشناخته بود مواجه می‌باشد. سرمایه‌داری به نظم درونی و بیرونی نیازمند است و به همین دلیل تعهدات اخلاقی و الزاماتی را طلب می‌کند که اجتناب از هرگونه رضایت، یا به زبان دیگر قربانی کردن رضایت‌های شخصی است. انسانی کالونی^{۴۱} از آغاز، رستگاری را در کار بیشتر می‌بیند و در ارائه این بینش گرایش‌های مصرفی و لذایذ بر او حرام می‌گردد. او باید کار کند، ثروت تولید کند و این ثروت را برای کار بیشتر به جریان اندازد و در این میان، فقط بهره‌ای در حد نیازهای ضروری از آن اوست، زیرا مصرف و گرایش به لذت، رستگاری ناشی از کار را نابود، و تلاش او را عقیم خواهد ساخت. خلاصه معنی روح سرمایه‌داری این است:

۴۰- لوتر و کالون، کشیش‌هایی هستند که علیه کلیسای کاتولیک و طرز تفکر آن که معتقد بود رستگاری قبل از تولد ما تعیین شده است قیام نمودند و بنیان پروتستانیزم از آنان است.

۴۱- لوتر و کالون، پیشین

42- Weber, M. "The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism", Trans. by Parsons, T., N. Y, Charles Scribner's sons, 1930, PP: 51-3

43- Hedonism Utilitarian

۴۵- Weber, M.، پیشین، صفحات ۱۱۷-۱۱۹

۴۴- Weber, M.، پیشین، صفحه ۷۱

را گم می‌کند و در نتیجه کار را در مقابل خود، خود را نسبت به آن خارجی می‌یابد بیگانگی در اینجا هم گم‌گشتگی و هم بردگی هر دو را شامل می‌شود.

۲- بیگانگی از محصول تولید و از کار به عنوان فعالیت زندگی: کار در اینجا مفهوم فعالیتی بیش از تولیدات روزانه و دوباره تولید زندگی بشر است که نسبت به انسان بیرونی شده و بیگانه و جدا از هستی او گردیده است.

۳- بیگانگی از ویژگی‌های وجودی^{۴۹}؛ بشر بیگانه شده از فعالیت و محصول کار خویش به دلیل اینکه از نظر مارکس تنها عامل سازنده انسان کار است، نمی‌تواند خودش را به عنوان وجود بشری تجربه کند و کار الینه شده، جسم خود فرد را نیز از او بیگانه می‌سازد.

۴- بیگانگی از سایر هم‌نوعان، بیگانگی از خود باعث بیگانگی انسان با طبیعت بیرونی و زندگی بشری است. این بیگانگی، انسان را به یک هستی فیزیکی و روانی ضد بشری تبدیل می‌کند. به اعتقاد مارکس در اینجا بشر می‌تواند به راحتی ابزار مخوف‌ترین جنایات قرار گیرد. اما مارکس در حد بیگانگی انسان متوقف نشده، به اعتقاد او با محور سرمایه‌داری که الزاماً اتفاق خواهد افتاد تمام انواع بیگانگی که خود، عامل این

روشنفکری به مذهب، به‌ویژه به مسیحیت قرون وسطی ارائه می‌دهد. مارکس نیز در جوانی تحت تأثیر فویرباخ بوده است اما با مروری در آثار وی، سه بُعد مختلف از بیگانگی مطرح می‌شود که ابعاد تاریخی، تئوریک و تجربی این مفهوم است.

در بُعد تاریخی ما با چند تحلیل مواجه می‌شویم، بنانهادن تزی که در آن بیگانگی آنتی‌تزی است. این بحث از مارکس با هبوط انسان در مسیحیت قابل مقایسه است. زیرا بیگانگی رنجی تاریخی است که برای رسیدن به جامعه مورد نظر مارکس و محو طبقات الزامی است^{۴۶}.

در نظر گرفتن بیگانگی همچون نیروی تاریخی، که در نهایت انسان را به خروج از وضعیت بیگانه شدن هدایت می‌کند، در واقع سنتزی از وضعیت نخست وی است. مارکس تاریخی در موضع کاپیتالیزم، خود انسان را توسط فیتیشیسم کالایی موقتاً دچار انحراف می‌بیند. اما به اعتقاد او همه عوامل منفی دوران سرمایه‌داری از جمله بیگانگی گامی به سوی رهایی انسان است^{۴۷}.

از بُعد تئوریک و تجربی، مارکس چهار عامل مختلف در بیگانگی را مورد مذاقه قرار داده، در این راستا تنها به بیگانگی کارگران توجه می‌کند^{۴۸}:

۱- بیگانگی از محصول کار: تولیدکننده که از نظر مارکس همان کارگر است محصول کار خویش

46- Marx. K, "Early Writing", Bottomore, T., Trans., London: Watts 1903, P: 29

۴۷- Nisbet، پیشین، صفحه ۲۸۵

۴۸- Ludz، پیشین، صفحه ۱۰۳

تصمیم نگیرند، هیچ‌گونه انقلابی وقوع نخواهد یافت، ولو آنکه شرایط عینی آن آماده باشد^{۵۱}.

چنان که ملاحظه شد در تمامی نظرات مطرح شده در بالا، آنچه که انسان را به بیگانگی فزاینده نسبت به خویش رهنمون می‌کند، عواملی خارج از وجود او و اساساً منتج از جامعه‌اند. توکویل دموکراسی را متهم می‌کند، دورکیم فردگرایی ناشی از شکسته شدن هنجارهای اجتماعی را، ماکس وبر بر انحراف بوروکراسی اصرار می‌ورزد و مارکس نظام سرمایه‌داری را زیر سؤال می‌برد و درنهایت اریک فروم که رهایی انسان را توسط تغییر درون او و روی‌آوری به عشق و خودآگاهی مطرح می‌کند، عامل بیگانه‌سازی وی از خویش را فرهنگ جامعه صنعتی می‌داند.

ب - دسته دوم نظریه‌ها

در این دسته عامل بیگانگی انسان از خویش و از هستی دقیقاً از درون وی سرچشمه می‌گیرد. در اینجا نیز ما دو رشته کاملاً متمایز از تلقی بیگانگی خواهیم داشت.

۱- در برخی از حوزه‌های فلسفی نظیر نگرش اگزیستانسیالیستی می‌توانیم چنین طرز تفکری را دنبال کنیم.

به نظر سارتر هر انسانی «من»های متفاوتی دارد که از دو طریق بر خود آگاه می‌شود^{۵۳}: اول از

فرایند تاریخی هستند محو و نابود خواهند شد. اریک فروم از منتقدان ثغوری مارکسیسم، بیگانگی را تفسیری از وضعیت انسان در جامعه صنعتی می‌داند. او در بیان از خودیگانگی، انسانی را می‌بیند که از خود دور شده، اعمال وی به جای آنکه تحت کنترل او باشند بر او مسلط‌اند و او خود را مرکز اعمال فردی خویش نمی‌یابد. به جای اینکه اعمال، طبق خواست و اراده او انجام گیرد، او از اعمالش اطاعت می‌کند. او خود را نظیر همه مردمی می‌یابد که به عنوان اشیا درک می‌شوند، با احساس‌ها و خواسته‌های یکسان^{۵۰} به نظر فروم اعضای جامعه صنعتی همگی الینه شده هستند، سرمایه‌دار، کارگران، کارمندان و غیره. به اعتقاد وی جامعه الینه شده، ویژگی و خصوصیت زمان ما است.

این بیگانگی و اتوماسیون، ما را به جنون فزاینده‌ای رهبری می‌کند که در آن زندگی معنایی ندارد پس لذتی هم ندارد، نه ایمانی و نه حقیقتی^{۵۱}. اریک فروم برای رهایی انسان از وضعیت نابسامان خویش در نظام صنعتی به نظام خودآگاهی بهای فراوانی می‌دهد و نقش انسان را در این راستا به گونه‌ای می‌بیند که به اعتقاد او تا انقلاب درونی در میان مردم از خود بیگانه انجام نشود و آنها به صورت خلاق در برابر آینده خویش

۵۱- Schacht، پیشین، صفحه ۱۳۷

۵۰- Lutz، پیشین، صفحه ۱۹

52- Zoltan, Tar., "The Frankfurt School" NY: The City College of Gunge, Copyright, 1977, P: 20

۵۳- Ludz، پیشین، صفحه ۱۸۹ و پیشین Schacht صفحه ۲۲۸

این طریق که دیگری من را می‌بیند و بر من^{۵۴} نگاه می‌کند، «من» در این جهت انفعالی است و وجودی که از این طریق فرد برای خود می‌بیند، وجودی محدود شده توسط دیگری است یعنی وجود برای دیگری^{۵۵} که واقعیت من نیست، از آنجا که به اعتقاد سارتر طبیعت «من» باید با «آزادی» عجین باشد، محدودیت من توسط دیگری، منی را آشکار می‌سازد که خود واقعی، من نبوده و من الینه شده است. من منفعل منی است که در چشم دیگری و به طور انعکاس در نظر خود من جلوه گر می‌شود اما من واقعی، منی است که می‌توانم آن را کنترل کنم، فعال است و عمل می‌کند. یعنی هستی برای خود من^{۵۶} به اعتقاد سارتر به رغم همه اشیاء عالم که اول چگونگی و ماهیت معینی دارند و سپس شکل و جسمانیت می‌یابند، انسان تنها موجودی است که وجودش قبل از ماهیتش است و خود شکل‌دهنده این ماهیت است و این دقیقاً محدوده من فعال است که من واقعی هر انسانی است. به اعتقاد سارتر در جهان فعلی من فعال توسط «من منفعل» الینه می‌شود.

۲- تلقی صوفیانه از بیگانگی - اگر تا کنون در بررسی نقطه نظرهای مختلف، بیگانگی همچون امری منفی تلقی می‌شد، در مکاتبات عرفانی و تصوف شرقی بیگانه شدن از خود در معنای محو شدن در معشوق یا مراد و یا خدا با نگرشی مثبت و برداشتی مطرح می‌شود که می‌توان بیگانگی را در تلقی صوفیانه آن، نوع مثبت بیگانگی ارزیابی کرد.

در تلقی عرفانی بیگانگی، در واقع جهان مادی که شامل جسم و تن من نیز می‌شود مانعی است در رسیدن به اصل خویش، در اینجا چنانچه «خود» همین کالبد جسمانی باشد، اسرار «بیخودی»، راز و رمزهای خویشتن‌یابی انسان‌ها است که در بیان علامه اقبال لاهوری در دفتر رمز خودی و اسرار بیخودی کاملاً نمایان است. اما به واقع عرفان ایرانی با الهام نگرش فطری پرستش خداوند و خداجویی تا به آنجا جلو می‌رود که خویشتن زمینی انسان‌ها را نفی می‌کند و در دسته‌ای از این نگرش‌ها این خویشتن زمینی تنها جهت عبور و گذر برای رسیدن به دوست که اصل وجود آدمی است مورد توجه است. مولانا جلال‌الدین محمد بلخی در این زمینه در مدخل دفتر اول مثنوی می‌گوید:

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق

تا بگویم شرح درد اشتیاق

هرکسی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

و در تفسیر و مذمت «با خودی و ارزش بیخودی» و

در شکستن تن خاکی در دیوان شمس می‌گوید:

تو اسیر بو و رنگی، به مثال نقش سنگی

بجهی چو آب چشمه ز درون سنگ خارا

رنجی که انسان احساس می‌کند و درد وی در این

جهان در واقع خبر از این جدایی و بیگانگی می‌دهد

که خود راهبر اوست به سوی آنچه باید، گویی

جهان مادی هستی را بنیاد بر این رنج است تا

حرکت به سوی او را اضطراب‌ها و دغدغه‌های دور

ماندن از وی تضمین کند. در اینجا سوز عارف همه جهت‌گیری به سوی اوست و دیگر هیچ.

الهی سینه‌ای ده آتش‌افروز

در آن سینه دلی وان دل همه سوز

این خریدن زحمت به جان برای رسیدن به کوی دوست به شکلی است که حافظ شیرازی می‌گوید:

عشق دُرَدانه است و من غواص و دریا می‌کده

سرفرو بردم در آنجا تا کجا سر بر کنم

عاشقان را گر در آتش می‌پسندد لطف دوست

تنگ چشمم گر نظر در چشمه کوثر کنم

و دیوانگی نیز خود در معنی همین جدا شدن از

خویش در رسیدن به معشوق و در راه عشق است،

دیوانگی گنده شدن از عقلی است که بر جهان

مادی متصل است، حال آنکه دل اساس فطرت را

نیکوتر می‌یابد و به همین دلیل خانه عشق است.

ابیاتی چند این مقوله را روشن‌تر بیان می‌دارند.

مولانا در دیوان شمس می‌گوید:

عاشق شده‌ای ای دل، سودات مبارک باد

از جا و مکان رستی، آنجات مبارک باد

گُفرت همگی دین شد، تلخت همه شیرین شد

حلوا شده‌ای کلی، حلوات مبارک باد

و یا:

مرا پرسى که چونی؟ بین که چونم

خرابم، بیخودم، مست جنونم

ز صورت کمترم از نیم ذره

ز روی عشق از عالم فزونم

و یا:

هر که را اسرار عشق اظهار شد

رفت باری، زانکه محو یار شد

حافظ در این زمینه می‌گوید:

ورای طاعت دیوانگان ز ما مطلب

که شیخ مذهب ما عاقلی گنه دانست

در این بیگانگی برای رسیدن به دوست و یا

خداوند، غیر از منازل مختلف عرفان، مراتب

مختلفی نیز قرار دارد، از آنکه در او محو گشته است

تا آنکه به دنبال پیر مراد نشانه‌هایی از دوست را در

او می‌یابد تا آنکه در این وادی سرگردان است.

منصور حلاج می‌گفت: «در جامه من جز خدا

نیست» و یا «ای دوستان مرا بکشید زیرا زندگانی من

در قتل من است»^{۵۷}.

و یا:

آلا ای سِرِّ سر از بس دقیقی

تویی مرزندگان را مخفی از پیش

نهان و آشکاری در تجلی

به هر چیزی، ز هر چیزی تویی پیش

نه نادانم که پوزش از تو خواهم

نه از شک و نه از خامی در اندیش

تویی هر چیز و جز من نیستی تو

چرا پوزش بخواهم خویش از خویش

حلولیه نیز در اعتقادات خود آن قدر جلو می‌روند

که معتقد به حلول خداوند در افراد هستند در این

تصور آنان احساس می‌کنند که خدای جای آنها را

گرفته و در کالبد آنها حلول کرده است.^{۵۸}

۵۷- ماسینیون: «قوس زندگی منصور حلاج» ترجمه دکتر روان فرهادی، کتابخانه منوچهری، تهران ۱۳۵۸، صفحه ۳۲

۵۸- شریعتی، پیشین، صفحه ۶-۹۵

نه نهانم، نه پدیدم، چه کنم گون و مکان را؟
و یا:

از آن باده ندانم چون فنایم
از آن بی جا^{۵۹} نمی دانم کجایم
منم آن رنید مست سخت شیدا
میان جمله رندان های هایم
مرا گویی چرا «با خود نیایی»

تو بنما خود، که تا با خود بیابم
حافظ: نیز در طریقت عرفان و رسیدن به معشوق،
منزلگاه مستی و بی خبری را در اشعار خویش به
روشنی نشان می دهد این بی خبری و بیخودی، مایه
مباهات عارف و منزلی در طی طریق است:

ساقیا بیار باده که ماه صیام رفت
در ده قدح که موسم ناموس و نام رفت
مستم کن آنچنان که ندانم ز بیخودی
در عرصه خیال که آمد، کدام رفت
و یا:

چنان پر شد فضای سینه از دوست
که یاد خویش گم شد از ضمیرم
و یا در نزدیکی و یکی گشتن با معشوق می گوید:
ترسم ای فصاد گر فصدم کنی

نیشتر را بر رگ لیلی زنی
به هر لحاظ ادبیات عرفانی ما مملو از اشعاری است
که در منزلگاه های مختلف عرفان، جدا شدن و
بیگانه گشتن با خویش را نوید می دهد و جملگی

گروهی از عرفا نیز وجود این جهانی را نه خود
می دانند و نه رسیدن به او، از این بابت ناله ها از
سرگردانی در این جهان دارند و مشتاق رسیدن به او
با مرگ خویش اند، عین القضاة می گوید:

«... نه علم داریم و نه جهل، نه طلب و نه ترک، نه
حاصل داریم و نه بی حاصل، نه مستقیم و نه هشیار، نه
با خودیم و نه با او، از این سخت تر چه محنت باشد،
گویی کی باشد که از قیل و قال نجات یابیم.»^{۵۹}

و خواجه عبدالله انصاری از عرفای قرن پنجم
هجری می گوید:

«اللهی، عاجز و سرگردانم نه آنچه دارم، دانم و نه
آنچه دانم، دارم.»^{۶۰}

و بالاخره عرفایی که در هوای کوی دوست، دل بر
پیر مراد بسته و وی را مظهري از عشق و رسیدن به
معشوق می یابند. در اینجا خویشتن عارف در دل
سپردن به مراد و حتی در وجود مراد محو می شود.
حکایت شمس تبریز و مولوی در این زمینه بر کسی
پوشیده نیست. مولانا خود در دیوان شمس
می گوید:

در دو چشم من نشین، ای آنکه از من، من تری
تا قمر را وانمایم کز قمر روشن تری
و یا:

تو مرا جان و جهانی، چه کنم جان و جهان را
تو مرا گنج روانی، چه کنم سود و زیان را؟
ز همه خلق رمیدم، ز همه باز رهیدم

۵۹- عین القضاة، ابوالمعالی عبدالله ابن محمد «تمهیدات»، تهران کتابخانه منوچهری، چاپ دوم، صفحه ۲۵۳

۶۰- انصاری، خواجه عبدالله، «سخنان پیر هرات» رساله اول دل و جان، تهران، کتابخانه حبیبی، ۱۳۶۱، صفحه ۴

۶۱- منظور از بی جا، لامکان، ذات حق است که بیرون از زمان و مکان است.

این بیگانگی‌ها، از خود رهیدنی است در کوی و سوی معشوق یا خداوند که جان جهان واصل اصل هستی است و عالم و صورت‌های عالم گفنی هستند بر دریای هستی واقعی انسان که تنها با زدودن این عالم مادی و کف‌های آن یگانگی مورد نظر حصول می‌آید که به گفته مولانا:
کف دریاست صورت‌های عالم
ز کف بگذر اگر اهل صفایی

پ- اشاراتی بر بیگانگی انسان از دیدگاه اسلام
مبحثی که اینجا مطرح می‌شود تنها سخنی کوتاه و اندک اشاراتی بر بیگانگی انسان در اسلام است. زیرا که مقوله فوق محتاج تدبر و تفحص بسیار و موشکافی و دقت و صلاحیت‌های بی‌شمار است. اما این مقوله را در دسته سوم نظریات گنجاندم، زیرا اسلام فرد و محیط را در ارتباط با هم می‌بیند یعنی در اسلام هم به فرد توجه می‌شود و هم به محیط، اما حرکت واقعی نیز در اینجا از درون جان افراد مایه می‌گیرد که:
«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^{۶۲}
«همانا خداوند قومی را دگرگون نمی‌سازد تا آنان آنچه را که در خودشان است دگرگون کنند.»
اما این «نفس» یا «خود» انسان که در قرآن به دفعات مورد خطاب قرار گرفته است به حال خود

رها نشده است.

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا»^{۶۳}

«آیا پنداشتید که رها شوید؟»

از آنجا که انسان همچون سایر موجودات وجهی جبری دارد و در عین حال صاحب اختیار نیز هست. دو طریقه مختلف برای راه‌یابی وی وجود دارد^{۶۴}:

اول آنکه همچون همه اشیاء عالم جنبه‌ای از راه‌یابی وی منطبق بر سازمان داخلی است. این بُعد که بیشتر جنبه فیزیولوژیک و جسمانی وی را شامل می‌شود، بدان‌گونه است که دارای سازمان و تشکیلات داخلی یک دستگاه منظم است، به‌صورتی که به‌طور خودکار پیش می‌رود و در مهلت تعیین شده آنچه را که باید انجام دهد مثل کار یک دستگاه ساعت، کار خود را بدون ذره‌ای تخلف انجام می‌دهد. «این نوع راه‌یابی، از گذشته و علیت فاعلی سرچشمه می‌گیرد یعنی از مجموع اموری که دارای یک سلسله خواص فیزیکی و شیمیایی بوده و تشکیل سازمانی داده‌اند که طی آن اجزای مجموعه به یکدیگر مربوط شده‌اند و لازمه قهری و جبری مواد جمع شده به‌علاوه خاصیت‌های هر کدام به علاوه نظم و ارتباط آنها دستگاهی را به‌وجود آورده که دارای کار منظم و معینی است.»^{۶۵} نوع دیگر از راه‌یابی، حکایت از

۶۲- توبه، آیه ۱۶

۶۲- رعد، آیه ۱۵

۶۴- علامه طباطبایی، سید محمدحسین، «اصول فلسفه و روش رئالیسم» جلد پنجم به قلم استاد مرتضی مطهری، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین

حوزه علمی قم، صفحات ۶۷-۶۴

۶۵- علامه طباطبایی، پیشین، صفحه ۶۴

واقعی وی یا اصل وجود دور کرده وی را از خویش بیگانه می‌کند. یعنی جدا شدن از فطرت و دوری از تقوی هر چند که باعث برخورداری از تنعمات دنیوی است ولی چون به سوی آن غایت و هدف که اصل وجود اوست جهت‌گیری نشده و بنیان آن در دوراهی انتخاب به سمت فجور است باعث انحراف، گم‌گشتگی و بیگانگی انسان است. در غریزه خداجویی و خداگونه بودن انسان آیات مکرری در قرآن کریم آمده است از آن جمله:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^{۶۸}

(ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم.)
و همچنین آیه ۹۳ از سوره انبیاء و آیه ۲۱ سوره فصلت، آیه ۴۶ سوره بقره و آیه ۶۰ سوره مؤمنون همچنین که در آیات ۷ و ۸ و ۹ سوره سجده که طی آن آفرینش انسان از گِل و آبی پست بوده است و سپس از روح خدا در او دمیده شده است.

«وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ، ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ»

این از او بودن، با زندگی زمینی که با هبوط انسان بر اثر نافرمانی و وسوسه درون با عامل شیطانی بیرون همراه است و رنج دائمی است که انسان در گره خاک می‌کشد و همان رنج تلاشی است که به سوی او می‌کشاندش و ما قبلاً در اشعار عرفا و مکاتبات صوفیان با آن آشنا شدیم:

«بِنَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيه»^{۶۹}

وجود رابطه مرموزی میان موجود و آینده‌اش و از علیت غائبه یعنی از علاقه و توجه به غایت و هدف دارد. تا اینجا حرکات و اعمال یک سازمان عادی است که قابل پیش‌بینی است. ولی زمانی که به مرحله‌ای رسید که دارای دو راهی است و موجود یکی از راه‌هایی را که باید او را به هدف برساند «انتخاب» می‌کند، در اینجا است که هدایت نوع دوم مطرح می‌شود. بدین ترتیب راه‌یابی نوع دوم براساس آینده یا علت غایی یا هدف است که شکل می‌گیرد.

در قرآن سوره طه آیه ۵۰ از زبان موسی (ع) نقل شده است:

«قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»

(پروردگار ما آن است که در پیکر هر موجودی آنچه را شایسته است نهاده و سپس او را در راهی که باید برود هدایت کرده است.)^{۶۶}

و در آیه ۸ سوره شمس می‌فرماید:

«فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»

(پس گنجهکاری و پرهیزکاری را به او الهام کرد.)

این خلقت دوگانه انسان به گونه‌ای است که وی را شامل راه‌یابی از نوع دوم می‌کند و از آنجا که خدانشناسی و خداجویی فطری است، یعنی جاذبه معنوی است میان کانون دل و احساسات انسان از یک طرف و کانون هستی یعنی مبدأ اعلی و کمال مطلق از طرف دیگر^{۶۷}، هرگونه نفی پروردگار همچنان که هرگونه فجوری نفس وی را از طریق

۶۷- علامه طباطبایی، پیشین، صفحه ۵۲

۶۶- علامه طباطبایی، پیشین، صفحه ۶۵

۶۹- انشقاق، آیه ۶

۶۸- بقره، آیه ۱۵۶

الدَّهْرُ، آیه ۱۳ سوره الْإِنْفِطَارِ و آیات ۲۸-۱۸ سوره مُطَفِّفِینِ مطرح می‌شوند، همچنان که اخلاق و خصوصیات دیگری نظیر:

نیکوکاری، برادری، آزر و ادب، پایداری، میان‌روی، درستی و امانت، بخشش دیگران، برگزیدن دیگری بر خود، کارها و سخنان نیک و پابنده، گشاده‌رویی، تسلیم امر خدا بودن، توکل در کارها به خدا، پرهیزکاری، فروتنی، تکیه کردن به خدا، رفتار نیک و استواری در دانش و پیشش، یکدلی و بی‌آلایشی و یاد کردن نعمت، امید به خدا، آرامش، شکیبایی، راستی، مهمان‌نوازی، گذشت داشتن و عدل، گرامی بودن، پاکدامنی و خویش‌داری، آمرزش‌خواهی، پوشانیدن چشم و نگهداری خود، شادرویی، فرو خوردن خشم، پاس داشتن پیمان و بسیاری صفات دیگر نیز در آیات متعدد قرآن کریم مطرح گردیده و صفات انسانی یگانه با خویش و در جهت خدای خویش را روشن می‌کند، همچنان که اخلاق نکوهیده دورگشتگان و بیگانه گشتگان نیز نظیر آزار رساندن به دیگران، دوری از خدا، دروغ‌پراکنی، زیاده‌روی، دروغ بستن به خدا، تهمت، تنگ‌چشمی، سرمستی، نسبت دادن به دروغ، جست‌وجوی بی‌اجازه در امور دیگران، خودپسندی، به‌نام‌های زشت خواندن، ترس، بدی کردن به‌ویژه به‌طور آشکار، رشک، بدنهادی، دورویی، ریشخند و تمسخر کردن، رشوه و ربا، گواهی دروغ، آز، گمان بد داشتن، فریب دادن دیگران، خشم، بی‌خبری، کینه، تباهی،

«ای انسان همانا تویی رنج برنده به سوی پروردگار خویش رنجی را، پس به او خواهی رسید.»
و یا:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ»^{۷۰}

«که انسان را در رنج آفریدیم.»

چنین به نظر می‌رسد که در اسلام بیگانه شدن از خدا و فطرت خداجوی با بیگانه شدن از غرایز خدا نهاده و در نهایت عدم پرهیزکاری همراه خواهد بود که انسان را از خُلق و خوی پسندیده و خداگونه دور ساخته و وی را در مسیری انحرافی از جامعه بیگانه و از هستی بیگانه می‌کند.

اولین عامل در چنین مسیری در نفس آدمی است که امکان فجور و تقوی در خلقت آن نهاده شده است، سپس آنچه را به سوی یگانگی با خود، با مسیر و هدف می‌برد، یک وجه انتخابی برای وی است همچنان که آنچه وی را به شقاوت، بیگانگی و دوری از خویش رهنمون می‌شود نیز مسیری انتخابی است، به انضمام اینکه جاذبه‌های صورت دوم بسیار در جهان فعلی بیشتر است و این وجه توسط عاملی بیرونی به نام شیطان تقویت می‌گردد. در این راستا، قرآن کریم، صفات و ویژگی‌های انسان در مسیر هدایت، یگانه با خویش را نیز با آیات بسیاری به گونه‌ای دقیق و زیبا بیان کرده است.

نیکان و دوستان خدا طی آیات ۱۹۳ سوره آل‌عمران، آیه ۸۹ سوره انعام آیه ۶۲، ۶۳ و ۶۴ سوره یونس، آیه ۵۸ سوره مریم، آیه ۲۲-۵ سوره

نافرمانی خدا، سخت‌دلی، ناسپاسی، ژاژخایی و بیهوده‌کاری، عیب‌جویی، آمیزش به حرام، مکر ورزیدن، بازدارنده بودن از نیکی، پیمان شکنی، سخن‌چینی و غیبت، ناامیدی و خوردن مال دیگران، به‌ویژه یتیمان، لهو و لعب و به بازی گرفتن دنیا، تلف کردن عمر و بسیاری صفات دیگر در قرآن کریم مطرح گردیده و راه‌هایی را بر انسان نشان داده است.^{۷۱}

بنابراین بیگانگی در اسلام با رها کردن نفس شروع شده و در شکل‌های مختلف مطرح می‌شوند:

۱- از خدایگانگی

۲- از خودبیگانگی

۳- بیگانگی از سایر هموعان

۴- بیگانگی از تاریخ

۵- بیگانگی از هستی

گمراهی نفس نیز با عدم کنترل عامل درونی و وسوسه‌های عامل بیرونی آغاز می‌گردد، در قرآن کریم با مرگ انسان، تمامی انسان‌ها چه آنان که گم گشته، دور شده و بیگانه از خداوند و خویش بودند و چه انسان‌های یگانه با خود، خدا و هستی، بر آنچه کرده‌اند آگاه می‌شوند:

«يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى»^{۷۲}

«روزی که انسان آنچه را تلاش کرده است به یاد

می‌آورد.»

و در سوره قیامت، ضمن یادآوری روز قیامت می‌فرماید:

«يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ يَمَا قَدَّمَ وَ آخَرَ بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ»^{۷۳}

«انسان در آن روز، بدانچه پیش فرستاد و پس انداخت آگاه می‌شود، بلکه انسان بر جان خویشتن بینا است.» اسلام رهایی از بیگانگی را در کنترل نفس انسان‌ها مطرح نموده و رنج‌بردن را براساس بیگانگی و شدن انسان برای رهایی از بیگانگی از زمان هبوط انسان بر خاک مطرح می‌کند.^{۷۴} بنابراین از نظر اسلام، انسان دارای استعدادها بی‌شمار است. در این زمینه صرف‌نظر از استعدادهای جسمانی انسان، در اسلام با پدیده‌ای به نام «حیات معقول» سروکار داریم. در حیات معقول بحث از لذت‌طلبی هدونیستی و یا جبری بودن حرکت و تاریخ حیات بشر نیست بلکه «حیات معقول» در اندیشه مکتب انسانی اسلام با سیستمی باز که برای تکاپوی آگاهانه و آزادی معقول همراه می‌شود، «انسان را محور اصلی خود قرار داده و هیچ عقیده و حکمی را خارج از ذات انسان و ابعاد اصیل آن بر انسان تحمیل نمی‌کند.»^{۷۵} از طرف دیگر انسان در مرحله‌ای دوگانه از پست‌ترین پست‌ها تا بالاترین

۷۱- صفات فوق و سایر صفات که نام برده نشده‌اند را می‌توان از طریق فهرست مطالب در انتهای قرآن یافت.

۷۳- قیامت، آیه ۱۳ و ۱۴

۷۲- نازعات، آیه ۶

۷۴- البته رنجی که قرآن کریم مطرح می‌کند با رنج‌هایی که براساس برخی کمبودها و نابسامانی‌ها در زندگی مادی این جهان پدید می‌آید متفاوت است و ناشی از اضطراب دور ماندن از وی و سرگردانی در جهان است که خداوند می‌فرماید: الا بذکر الله تطمئن القلوب

۷۵- جعفری، محمدتقی، «ترجمه و تفسیر نهج البلاغه»، جلد چهارم خطبه‌های شانزدهم تا بیستم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی تهران، ۱۳۵۸، صفحات ۱۱۰ و ۱۱۱

که حتی المقدور، هیچ انسانی دچار فقر و وابستگی اقتصادی اهانت بار نگردد. این اصل با مدیریت منطقی مسائل اقتصادی امکان پذیر است.

اصل سوم- در اینجا چهار مرحله اساسی زندگی انسان یعنی مرحله کودکی، مرحله تعلیم و تربیت به معنای عمومی، مرحله بازدهی به وسیله کار و فعالیت های فکری و عضلانی و مرحله پیری و ناتوانی مطرح می شود که از این چهار مرحله دو مرحله اول قبل از بازدهی است و مرحله چهارم پس از بازدهی که چنانچه در مرحله چهارم فرد از بازده خود به جامعه و متقابلاً آنچه که از جامعه دریافت می دارد راضی نباشد با رنجی مستمر فکر خود را با میگساری و سرگرمی های معمول پر خواهد کرد که تنها یک آسایش نسبی است، اما مرحله سوم که در واقع همان مرحله بازدهی و مبادله با جامعه است، در مکاتب مختلف به چهار صورت گوناگون مورد توجه قرار گرفته است.

صورت اول- بازگذاشتن بی قید و شرط حیات انسانی، نظیر طرز تفکر اگزیستانسیالیست ها به انسان. در چنین وضعی باز گذاشتن میدان فعالیت، قدرت هایی را برای برخی به وجود می آورد که زیربنای زندگی اجتماعی را تحت نفوذ خود می گیرد و با رو بنای بسیار زیبای آزادی، حیات دیگر انسان ها را به حیات چند تن وابسته می کند و آنان را از خود بیگانه می سازد.

صورت دوم- در اینجا موجودیت فرد یا فردیت

درجات است و حیات معقول در پی حرکت او در مسیری از تکامل است که با ارشاد و احکام و تربیت لازم، او را از چنگال خودخواهی های واپس گرایانه رها می کند و در مسیر خودمتمالی و تکاملی وی قرار دهد^{۷۶}. استاد محمد تقی جعفری در تفسیر خود از نظر اسلام درباره بیگانگی معتقد است^{۷۷}:

«برای تفسیر و توجیه بیگانگی انسان ها از یکدیگر و از خود بیگانگی که انسان امروز را در ابهام کلی فرو برده است چیزی جز این نداریم که حیات معقول نه تنها محور کارها و فعالیت های فکری و عضلانی قرار نمی گیرد، بلکه حتی به عنوان یک عنصر اساسی هم مورد توجه نمی باشد.»

وی حیات معقول را دارای ۶ اصل اساسی می داند که به اختصار عبارتند از:^{۷۸}

اصل یکم- آگاهی از حیات خویشتن و پذیرش آن. طبق این اصل تنها حیات غریزی، حیوانی و یا مادی انسان مطرح نیست بلکه انسان زمانی می تواند بگوید که من هستم و زنده ام که احساس پذیرش هستی و زندگی، شخصیتی آزاد و متحرک در مسیر تکامل داشته باشد، به این معنی که من می توانم بیندیشم و می توانم به پستی های موجودی که احیاناً در آن قرار گرفته ام اعتراض کنم و می توانم ارزش واقعی حیاتم را که در اجتماع مستهلک می سازم، دریابم.

اصل دوم- تأمین و تنظیم زندگی مادی به طوری

۷۷- جعفری، محمد تقی، پیشین، صفحه ۱۱۰

۷۶- جعفری، محمد تقی، پیشین

۷۸- جعفری، محمد تقی، پیشین، صفحات ۱۱۸-۱۱۱

وی نسبت به آرمان‌های حیات اجتماعی فرعی تلقی می‌شود.

صورت سوم - میزان فعالیت برای همه افراد و گروه‌ها باز است ولی با استناد به نظر اکثریت، همواره یک نوع تفسیر و توجیه اقتصادی و اجتماعی افراد جامعه را تحت نفوذ خود قرار می‌دهد.

صورت چهارم - انسان در وضعیتی است که نه تنها ارزش کار و فعالیت فکری - عضلانی وی در اختیار قدرتمندان نیست و نه تنها مهره‌ای از یک ماشین تلقی نمی‌شود، که در گذرگاه تکامل و در جهت کمال، حیات شخصی و محدود خود را توسط کار و فعالیت فکری - جسمی با آزادی در اختیار جامعه می‌گذارد. اگر وی احساس می‌کند که حیات وی توسط کار و کوشش در حال استهلاک است این احساس را هم دارد که این استهلاک نظیر استهلاک سیم‌های تار است که حیات خود را در گرو به وجود آمدن آهنگ هستی و جامعه ایده‌آل نهاده است و با این استهلاک خود را در هستی به ظهور و کمال رسانده است. و سه اصل دیگر عبارتند از:

اصل چهارم - مدیریت حیات معقول، که عبارت از هدایت اجتماع به بهترین اهداف مادی و معنوی است. در اینجا نه سودگرایی مطرح است و نه با یک نگرش ماکیاولی توجیه وسیله توسط هدف، بلکه هیچ هدفی در حیات معقول برای سیاستمدار بالاتر از جان‌های آدمیان که در گذرگاه کمال در

حرکتند وجود ندارد.

اصل پنجم - افزایش آزاد شخصیت انسانی با افزایش به فعالیت رسیدن استعدادهایش: یعنی با واقعیت یافتن استعدادهای تکاملی کم‌کم انسان به درجه والای «اختیار» می‌رسد، انسان مختار می‌شود، زیرا با بروز استعدادهایش، در مسیر کمال قرار می‌گیرد و در همان مسیر پیش می‌رود و این با آزادی لجام‌گسیخته بسیار متفاوت است.

اصل ششم - که باز گذاردن سیستم معرفت انسان‌ها در دو قلمرو طبیعی و انسانی است که الزاماً باید موارد زیر درباره آن رعایت شود^۹. اندیشه‌هایی بتوانند وارد قلمرو معرفت بشری شوند که مستند به حس و تجربه باشند و یا با منطق قوانین ثابت شده مورد تأیید قرار گیرند.

اندیشه‌ها و تئوری‌های منطقی بشر چنانچه هدف خود را رسیدن به واقعیت قرار داده باشند نباید هیچ‌گونه محدودیتی داشته باشند و بالاخره اینکه، انسان‌ها در اندیشه و تحقیق هر موضوع و مسأله‌ای آزادی مطلق دارند، زیرا انسان‌ها دارای مغز و روان آزاد هستند، ولی این آزادی نباید مغز و روان دیگر انسان‌ها را شکنجه دهد.

بدین ترتیب حیات معقول که شامل این اصول ششگانه است، اصلی‌ترین عامل حفظ بیگانگی انسان‌ها و یا نجات آنها از ابتلا به از خودبیگانگی و از دیگران بیگانگی است.

مسیر تکامل انسان‌ها نیز در فرازهایی از خطبه شانزدهم نهج‌البلاغه مورد تحقیق قرار گرفته است.

«الْيَمِينُ وَالشَّمَالُ مَضَلَّةٌ وَالطَّرِيقُ الْوَسْطَى هِيَ الْجَادَةُ ...»

به عنوان اُمتِ وسط مورد خطاب قرار می‌گیرد.
«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا ...»

انحراف به راست و چپ گمراهی و جاده حقیقی راه وسط است، کتاب پایدار الهی و آثار نبوت و پایان سرنوشت انسان‌ها روی آن جاده است.

البته حیاتِ معقول همواره در ارزیابی از خود انسان‌ها تجلی واقعی خویش و پایداری و تداوم خویش را تضمین می‌کند. در این ارزیابی باید انسان با مجموع اجزای تشکیل‌دهندهٔ روان خود، آشنایی نزدیک داشته باشد و آثار گذشته را بر روان خویش بیابد زیرا این اثرات بر حال و آینده وی مؤثرند، به کمیت و کیفیت قدرتی که در وجود خویش است آگاهی یابد و به محاسبهٔ دقیق رابطهٔ خویش با اصول و قوانین پیشبرد تکامل بپردازد، که در جمله‌ای از امیرالمؤمنین (ع) آمده است^{۸۱}:

«رَحِمَ اللَّهُ أُمَّةً قَدَرَهُ وَلَمْ يَتَجَاوَزْ طَوْرَهُ»

«خدا رحمت کند کسی را که ارزش خود را شناخت و از حد خود تجاوز نکرد.»

و در این مسیر فرض اختلال مدیریت شخصیت در انسان‌ها از طریق توبه که عبارت است از بازگشت به خویشتن برای نوسازی خود، قابل اصلاح است^{۸۲}. توبه نوسازی شخصیتی است که به دو طریق اتفاق می‌افتد:

ابتدا بازگشت به سوی خدا که این بازگشت موجب بازگشت به خویشتن و نوسازی خود می‌گردد و سپس این خودنوساخته به مسیر رشد تکامل می‌افتد و پایانش رجوع به خداست. آیه ۲۲۲ سوره بقره و آیه ۲۷ سوره نساء دربارهٔ توبه چنین می‌فرمایند:

افراط و تفریط در اینجا سرزنش می‌شود، چه در شناخت انسان و چه در مسیر حرکت او^{۸۳}، بلکه قوانین و حرکتی مورد توجه اسلام قرار گرفته است که فوق طاقت بشری نبوده و بشر برای پذیرش آن دچار مشکل نخواهد بود.

عامل چنین حرکتی در اسلام همان فطرت اولی و پاک است که بدون تفاوت در نهاد همه آدمیان وجود دارد^{۸۴}. بدین ترتیب حیات معقول، حیات هدفداری است که ارتباط انسان‌ها را با یکدیگر از مرحله پست احتیاج و سودجویی به مرحلهٔ عالی اتحاد روحی برده و آن را اعتلا می‌بخشد که طی آن خود و دیگران در حد معقول بدون افراط و برتری هیچ‌یک بر دیگری قرار می‌گیرند و در این حالت خودخواهی به تسلط و تملک بر خود و فراگیر بودن خود در رابطه با دیگر انسان‌ها تبدیل می‌شود خودبزرگ‌بینی و خودخواهی که ویرانگر انسان است، ناپدید می‌شود و افترا زدن و آسیب به دیگران فروکش می‌کند و در عشق و پرستش نیز کمالِ اعلا و موجود برین پیش روی انسان‌ها است و این حدوسط لغایت است که در سوره بقره آیه ۱۴۳

۸۱- جعفری، محمدتقی، پیشین، صفحه ۱۴۸

۸۲- جعفری، محمدتقی، پیشین، صفحه ۱۶۹

۸۰- جعفری، محمدتقی، پیشین، صفحات ۱۴۲ و ۱۴۳

۸۲- جعفری، محمدتقی، پیشین، صفحه ۱۶۲

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (خداوند توبه‌کنندگان و تطهیرکنندگان را دوست دارد.)
 «وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ» (و خداوند می‌خواهد توبه شما را بپذیرد.)

نتیجه‌گیری

در بررسی دیدگاه‌های مختلف نسبت به بیگانگی دیدیم که در اکثر نظریات علمی، عامل مخرب انسان به صورت تک‌سبب یا تک‌علت در بیرون از وجود او جست‌وجو می‌شد، دموکراسی، بوروکراسی، بورژوازی، فرهنگ صنعتی، هر یک در نظریه‌ای مخرب و انسان به صورت عاملی منفعل و تأثیرپذیر، در وادی مطرح شده سرگردان، بیگانه از خویش، پریشان و درمانده است، در میان این دسته نظرات، تنها در تئوری‌های فرانکفورتی‌هایی نظیر فروم می‌بینیم که مکانیزم‌هایی انسان با توجه به عامل روانی و زیبایی‌شناختی به عنوان عشق در وجود او مطرح می‌شود و در اکثر نظرگاه‌ها، رهایی انسان گم است و یا در گرو محو عامل بیرون از وی قرار دارد.

در نگرش عرفا و صوفیان نیز اگرچه تمرکز کاملاً بر انسان و شدن اوست، ولی عدم توجه به

نیازهای اولیه انسان‌ها، کاهش ارتباط‌گیری با دیگران و بیگانه ماندن از مردم به قوت خود باقی می‌ماند. در حالی که ما در نگرش اسلام می‌بینیم که درون انسان در گم‌کردگی خویش او مؤثر بوده و او را در مسیر بیگانگی قرار می‌دهد، هر چند که عامل بیرونی بر این وجه آدمی غالب می‌شود ولی در هر لحظه توبه، بازگشت به خویش است که به اصلاح مسیر می‌پردازد و انسان را در جایگاه هدایت قرار می‌دهد و این هدایت با خصوصیات زیبا و ستوده در ارتباط با دیگران است که از بوته‌های آزمایش جان به در برده و به سرمنزل یگانگی با خویشتن می‌رسد. در اسلام عامل بیرونی و امکان درونی عوامل و دست‌مایه‌های زدودن بیگانگی در انسان‌ها هستند. در اسلام فرد فعال است و هر فردی به طور جداگانه می‌تواند مسیر انتخاب کند و یا خود را به مسیر رسانده و راه هدایت پیش گیرد و این هدایت‌بازدگر خصوصیات پسندیده در ارتباطات اجتماعی مؤثر می‌افتد و با تغییر در جان‌های انسان‌ها بیگانگی فرهنگی را نیز نابود می‌کند. جدول صفحه بعد تا حدودی مطالب بالا را بیان می‌دارد.

نظریه	عامل بیگانگی	نوع بیگانگی	چگونگی رهایی
توکویل	دموکراسی	از خود	—
ماکس وبر	بورژوازی	از خود و دیگران	—
مارکس	بورژوازی	از خود و دیگران، تاریخ و جامعه	رسیدن به سوسیالیسم
مکتب فرانکفورت	فرهنگ صنعتی	از خود	روی آوری به عشق و گوهر درونی
صوفیان	دور شدن از خدا توسط جسم انسان	از خدا و دیگران	محو شدن در خداوند با مرگ
اسلام	درون انسان و شیطان	از خدا، خود، تاریخ و جامعه و هستی	تغییر درونی و توبه و رعایت احکام

فهرست منابع و مآخذ

الف - عربی

۱- قرآن کریم

ب - فارسی

- ۲- انصاری، خواجه عبدالله، «سخنان پیر هرات» رساله اول دل و جان، تهران، کتابخانه حبیبی ۱۳۶۱
- ۳- جعفری، محمد تقی، «ترجمه و تفسیر نهج البلاغه»، جلد چهارم خطبه‌های شانزدهم تا بیستم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی تهران، ۱۳۵۸
- ۴- شریعتی، علی، «بازگشت به خویش» مجموعه آثار شماره ۲۷، تهران، انتشارات الهام، ۱۳۶۱
- ۵- علامه طباطبایی، سید محمد حسین، «اصول فلسفه و روش رئالیسم» جلد پنجم به قلم استاد مرتضی مطهری، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم
- ۶- عین القضاة، ابوالمعالی عبدالله بن محمد، «تمهیدات»، تهران کتابخانه منوچهری، چاپ دوم
- ۷- ماسینیون: «فوس زندگی منصور حلاج» ترجمه دکتر روان فرهادی، کتابخانه منوچهری، تهران ۱۳۵۸

ج - انگلیسی

- 8- Durkheim, "Suicide" Spaulding and Simpsen Trans., NY, The Free Press 1951
- 9- Johnson. F. "Alienation" (NY. Seminar Press), 1973
- 10- Ludz, P.C. "Alienation as a Concept in the Social Science" Paris: Mouton, the Hague, volume XXI, 1973
- 11- Marx. K, "Early Writing",. Bottomore, T., Trans., London: Watts 1903
- 12- Nisbet. R, "The Quest for Community", NY, Oxford University Press, 1963
- 13- Nisbet. R. A. "The Sociological Tradition" London, Merrison, 1979
- 14- Rushing. W. A. "Class, Culture and Alienation" London, Heath and Company, 1972
- 15- Schacht, R. "Alienation", NY, Doubleday Company, Inc. 1970
- 16- Schutz, A, "Collected Paper", London Muarice, 1967
- 17- Tillich, P. "Systematic Theology", Chicago, University of Chicago Press, 1951 Vol. 1
- 18- Tocqueville "Democracy in America", NY. Alfred Knopf, 1945
- 19- Weber, M. "The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism", Trans. by Parsons, T., N.Y, Charles Scribner's sons, 1930
- 20- Zoltan, Tar., "The Frunkfurt School" NY: The City College of Gunge, Copyright, 1977